

## جنبش دانشجویی؛ امکانی برای رادیکالیزه کردن سیاست؟

### اهمیت و چرایی مبارزات دانشجویی

به طور کلی دانشگاه هنوز هم -به رغم رشد سیاست‌های خصوصی‌سازی آموزش- مکانی است که انبوهی از فرزندان جامعه از طبقات و لایه‌های اجتماعی مختلف را گرد هم می‌آورد. از این رو تحرکات و مبارزات دانشجویی یکی از عرصه‌هایی است که طبقات فرودست جامعه می‌توانند بخشی از همراهان و روشنفکران ارگانیک خود را در بستر آن پرورش دهند. به دلیل فعال بودن دانشجویان در حوزه‌های فکری و فرهنگی و شور دخالتگری آن‌ها در صورت‌بندی‌های فکری مستقر در جامعه، مبارزات دانشجویی یکی از عرصه‌های مشارکت در آن دسته از پیکارهای گفتمانی است که برآیند آن‌ها فضای ذهنی جامعه و باورهای کلی مورد پذیرش عموم را تعیین می‌کند. از این نظر، بخشی از روشنفکران ارگانیک طبقه‌ی کارگر در متن این پیکارها درس‌آموزی می‌کنند تا ضمن کسب آمادگی برای رویارویی‌های جدی‌تر با گفتمان طبقه‌ی حاکم، ظرفیت تولید اندیشه و پویایی فکری طبقه‌ی کارگر را برای مبارزات پیوسته‌ی آن ارتقاء دهند. علاوه بر این، فعالیت سیاسی دانشجویی عرصه‌ای مقدماتی برای تمرین کار جمعی سازمان‌یافته است، که ضرورت گسترش و تعمیق آن برای نیروهای طبقه‌ی کارگر بدیهی است. ضمن این‌که پیوند جنبش دانشجویی با جنبش‌های اجتماعی مترقی، حامل بالقوه‌گی‌های زیادی برای گسترش اجتماعی، غنی شدن سیاسی و رشد رادیکالیسم مبارزات اجتماعی در سطح جامعه است [در این مورد علاوه بر قابلیت‌های فکری و سازمانی دانشجویان، باید در نظر داشت که هر دانشجوی فعال، حلقه‌ی ارتباطی تحرکات سیاسی جاری با خانواده و نزدیکان خود و حلقه‌ی دوستانش است].

به طور مشخص‌تر در شرایط استمرار خفقان سیاسی، نظیر آنچه همواره بر کشور ما حاکم بوده است، از سویی مبارزات دانشجویی می‌تواند پاسخی حداقلی به خلاء سیاسی ناشی از فقدان سازمان‌ها و نهادهای مردمی (و به طور کلی اتمیزه بودن جامعه) فراهم کند، تا صدایی جمعی بر آورد که هم استبداد و سرکوب را نفی، و هم خواسته‌های بی‌صدایان را منعکس کند. که این کارویژه در عین حال می‌تواند یک بستر مادی حداقلی را برای شکستن انسداد فرآیند شکل‌گیری مبارزات سازمان‌یافته‌ی توده‌های تحت ستم فراهم کند. و از سوی دیگر، پیش‌روی تهاجمی مناسبات سرمایه‌دارانه به ساحت‌های زیستی مردم (آنچه امروزه با گسترش سیاست‌های نولیبرالی نمایان می‌شود) چنان سرعت و ابعاد وسیعی یافته است که حتی منافع مادی مستقیم دانشجویان (و خانواده‌های آنان) نیز برکنار از آسیب‌ها و تهدیدهای این روند نیست (نظیر ناامنی معیشتی و اقتصادی و فقدان چشم‌انداز برای آینده). نیازی به تأکید نیست که در کشورهای پیرامونی، که بنا به سیر تاریخی خود و تحت سیطره‌ی حکومت‌های مستبد و تمامیت‌خواه فائد نهادها و سازمان‌های مستقل سیاسی و مدنی هستند، پیامدهای ویرانگر روند نولیبرالیزه کردن مناسبات اقتصادی و اجتماعی، به مراتب بیش از کشورهای کانونی سرمایه‌داری

است. در مورد ایران می‌توان عامل دیگری را به این مساله افزود: با تاسیس «دانشگاه آزاد» و گسترش سریع آن و سپس ظهور انواع دیگر دانشگاه‌های خصوصی، تعداد دانشجویان در ایران افزایش چشمگیری داشته است، و این در شرایطی است که میانگین سنی جمعیت ایران بسیار جوان است. در سوی دیگر، حاکمیت ج. اسلامی از دیرباز به منظور تحمیل سیادت ایدئولوژیک خود بر جامعه و درونی‌سازی اقتدار خود در شهروندان، همواره تأکید ویژه‌ای بر سرکوب‌های جنسیتی و جنسی داشته است؛ و چنین سرکوب‌هایی را به بخشی از مکانیزم‌های مهار و مدیریت جامعه بدل کرده است. در حالی که با رشد تعداد دانشجویان، علایق و سبک زیست فردی جوانان در تقابل هر چه بیشتری با سیطره‌جویی حاکمیت قرار می‌گرفت. این بستر مادی، با وجود برخی کارکردهای بازدارنده‌اش، در عین حال در نسل جوان و از جمله دانشجویان، پتانسیل بیشتری برای عصیان‌گری ایجاد می‌کند. حضور وسیع جوانان و دانشجویان در جنبش اعتراضی ۸۸، در حالی که بسیاری از آنان فاقد دیدگاه مشخص سیاسی و یا تجربه‌ی فعالیت سیاسی بوده‌اند، را هم باید بخشا در همین بستر ارزیابی کرد. ضمن این‌که سیاسی شدن فضای جامعه در مقطع جنبش ۸۸ و سرکوب وسیع جنبش، مزاددهایی در مبارزه‌جویی نسل جوان و دانشجویان داشته است که هنوز کاملاً فرو نمرده‌اند.

در کنار همه‌ی اینها، شرایط حال حاضر ایران نیز به گونه‌ای است که احیای مبارزات رادیکال دانشجویی ضرورتی حیاتی برای راهگشایی در جهت برون‌رفت از انسداد سیاسی و شکستن فضای توهم فراگیر کنونی است. توضیح این‌که با به پایان رسیدن زمامداری احمدی‌نژاد و برآمدن دولت «تدبیر و اعتدال»، حس پیروزی و ذهنیت اعتماد به دولت جدید چنان فراگیر شده است که گویی تغییری اساسی در کلیت حاکمیت رخ داده است. به این ترتیب، به رغم این‌که دولت جدید آشکارا و با جدیت پیشبرد سریع‌تر و عمیق‌تر سیاست‌های نولیبرالی را در دستور کار خود قرار داده است، با این حال فضای ذهنی جامعه به طرز شگرفی برای پیاده‌سازی پروژه‌ی «آشتی ملی» مهیاست. بخشی از این پروژه که بناست شکاف دیرین میان مردم و حاکمیت را ترمیم کند، معطوف به برپایی یک جامعه‌ی مدنی «سازگار» است، که تا جای ممکن و عمدتاً از نهادهایی تشکیل می‌شود که به هر دلیل (از جمله، انگاره‌های پراگماتیستی) خود را نسبت به اجرای طرح «آشتی ملی» متعهد می‌یابند. در چنین فضایی و متناسب با چنین نیازهایی، بناست بار دیگر «نشاط سیاسی» به صحن دانشگاه‌ها بازگردد؛ تا هم عناصر صوری تجدید آرایش سیاسی جامعه تکمیل شود، و هم فضای دانشگاه نیز -همچون جامعه- از گزند نفوذ «رادیکالیسم» محافظت گردد. از این نظر، ایده‌ی گسترش دولتی جامعه‌ی مدنی، که در ساحت دانشگاه با نهادسازی‌ها و تحركات کانالیزه شده‌ی دانشجویی (همچون محدود کردن فعالیت دانشجویی به طرح مطالبات صنفی) پی‌گیری می‌شود، برای کلیت نظام کارکردی همچون «تهاجم پیش‌گیرانه» خواهند داشت. برای مثال، «خانه‌ی کارگر» حداقل از دو دهه‌ی پیش تا کنون چنین نقشی را برای مواجهه با رادیکالیزه شدن جنبش کارگری ایفاء کرده است. و یا شاخه‌های دانشگاهی دفتر تحکیم وحدت نیز در دوره‌هایی طولانی از حیات سیاسی خود، نقش انحصارگرانه‌ی مشابهی در جهت مهار خودانگیختگی‌های رادیکال مبارزات دانشجویی و هدایت آن‌ها در مسیر نیازهای سیاسی جناح‌های حکومتی بر عهده داشته‌اند.

بر این اساس، در فضای افسون‌زده‌ی حاضر که دامنه‌ی رازورزی‌های آن به طور مستمر از سوی روشنفکران ارگانیک و غیر ارگانیک طبقه‌ی حاکم گسترش می‌یابد، دانشجویان چپ و رادیکال با مسئولیت‌های مضاعف و مهمی مواجه‌اند: نه تنها دانشگاه نباید بار دیگر به «پادگان» جناحی از حکومت بدل شود، بلکه شکل‌گیری و پیوندیابی نهادهای رزمنده و مستقل دانشجویی می‌تواند فضای وهم‌زده و سترون کنونی را به چالش بکشد و حتی زمینه‌ای عینی برای تقویت مبارزات کارگران و سایر نیروهای تحت ستم فراهم سازد.

با این توضیحات، در ادامه می‌کوشیم با ارجاع به تجربیات پیشین مبارزات دانشجویی، و با تأکید بر مختصات و ضرورت‌های وضعیت حاضر، از مخاطرات و امکانات پیش روی فعالین دانشجویی و تحرکات احتمالی آن‌ها سخن بگوییم.

### زمینه‌های رشد مبارزات دانشجویی در دهه‌ی هفتاد

در بازخوانی روند و مضمون تحرکات دانشجویی در آغاز دهه‌ی هفتاد، با تسلط روایت اصلاح‌طلبانه در بازنمایی این مقطع مواجه‌ایم که در راستای آغراض سیاسی جریانانی معین، تصویری به شدت تحریف‌آمیز از واقعیت تاریخی این تحرکات را ترسیم می‌کند. بر مبنای این تصویرسازی چنین ادعا می‌شود که در بستر یک فضای سترون سیاسی و در آستانه‌ی برآمدن اصلاح‌طلبان (۷۵ و ۷۶) و پس از آن، «نشاط و تحرک سیاسی» به فضای جامعه (و به دانشگاه‌ها) بازگشت؛ یعنی پس از عروج اصلاح‌طلبان به ساحت قدرت، در فضای سیاسی جامعه گشایشی ایجاد شد که -تنها- به میانجی آن بخشی از مردم (و از جمله دانشجویان) با حقوق و مطالبات خود آشنا شدند و اهمیت مداخله‌گری را بازشناختند.

اما واقعیت این است که در امتداد سال‌های پایانی دهه‌ی شصت و در نیمه‌ی اول دهه‌ی هفتاد، مبارزات سیاسی در اشکال مختلف به طور مخفی، نیمه علنی و علنی در سطح جامعه جریان داشت (و فضای دانشجویی هم از این وضعیت برکنار نبود). این فعالیت‌ها که با افول ایدئولوژی رسمی حاکمیت و تضعیف توان بسیج سیاسی آن همبسته بود، بر بستر رشد تضادهای عینی جامعه در مقطع پس از جنگ و پایان سرکوب‌های وسیع و کشتارهای دهه‌ی شصت و تشدید ناکارآمدی‌های اقتصادی و اجتماعی حاکمیت جریان داشت. ضمن اینکه حاکمیت نیز پس از بیش از یک دهه سرکوب مستقیم مردم و درگیری‌های حاد بین‌المللی، در آستانه‌ی گام نهادن در مسیری بود که ضمانت‌گر استمرار آن باشد و امکان ادغام و تثبیت آن در نظم جهانی را نیز فراهم سازد. در امتداد چنین شرایطی، اتخاذ صورت‌بندی تازه‌ای برای حکمرانی ضروری می‌نمود که لزوماً از امکان مهار همه تحرکات سیاسی جامعه‌ی برخوردار نبود.

در این سال‌ها که هنوز چتر خفقان و فضای امنیتی به شدت بر فضای جامعه گسترده بود، طبعاً فعالیت‌های سیاسی با دغدغه‌های احتیاطی و رعایت ملاحظات ویژه‌ی امنیتی، و لاجرم در گستره‌ی اجتماعی محدودتری انجام می‌شد؛ بنا بر همین شرایط و نیز به دلیل محدودیت‌های فضای رسانه‌ای آن زمان، این فعالیت‌ها بازتاب و نمود بیرونی چندانی نداشت. با این وجود تحرک سیاسی در اشکال مختلفی در زیر پوست شهر جریان داشت و

حاکم با وجود نمایش‌های مکرر قدرت‌نمایی عریان، قادر به برقراری فضای سکون و سکوت نبود. از قضا به رغم همه‌ی اینها، فعالیت‌های سیاسی در این دوره از مضمونی رادیکال برخوردار بود و خصلتی آشتی‌ناپذیر نسبت به حاکمیت داشت؛ چرا که تجربه‌ی فضای انقلابی ۵۷ و رویدادهای روند استیلای ضد انقلاب و سرکوب‌ها و کشتارهای نظام‌مند دهه‌ی ۶۰ هنوز مشاهداتی کاملاً زنده و ملموس بودند. در بیرون دانشگاه انواع حلقه‌ها و محافل سیاسی (بخشا بازمانده از گروه‌های سرکوب شده‌ی اپوزیسیون) از اواخر دهه‌ی شصت و ابتدای دهه‌ی هفتاد تلاش می‌کردند از همه‌ی امکانات و زمینه‌های موجود برای حفظ و استمرار و گسترش جمع‌های خود و تاثیرگذاری بر فضای جامعه استفاده کنند؛ تلاش‌هایی که از طریق آگاهی‌رسانی عمومی، افشاگری‌های سیاسی، و طرح مطالبات عمومی دنبال می‌شد و پرورش نیروهای آگاه، رشد تشکل‌های مردمی، و به طور کلی بازسازماندهی مبارزاتی جامعه را هدف قرار می‌داد. در همین راستا حلقه‌ها و محافل نیمه مخفی بسیاری در حوزه‌های زنان، کارگری، دانشجویی و غیره شکل گرفت که عمدتاً در تقابل با گفتمان‌های سیاسی رسمی و در جهت شکستن فضای انسداد و خفقان، در جهت تربیت نیروی سیاسی و استمرار اندیشه‌ها و سنت‌های مبارزاتی رادیکال و رشد دخالت‌گری‌های اعتراضی در پهنه‌ی سیاسی می‌کوشیدند. علاوه بر مازادهای بیرونی و عمومی دخالت‌گری‌های این جمع‌ها و نیروها در رویدادها و برهه‌های سیاسی معین، به میانجی وجود آنها این امکان فراهم شد تا به رغم تحمیل گسل تاریخی بر جامعه از سوی حاکمیت، نسل تازه‌ای از جوانان و دانشجویان، با اندیشه‌ها و سنت‌های سیاسی و مبارزاتی رادیکال آشنا شوند و همزمان، درکی انتقادی نسبت به تاریخ متاخر کشور و ساختار سیاسی مسلط بر آن پیدا کنند. برگزاری مخفی یا نیمه‌مخفی مراسم ۸ مارس یا اول ماه مه، یا جلسات کتابخوانی و بحث سیاسی، و جمع‌های کوهنوردی نمونه‌هایی از ظرف‌هایی بود که حامل این فعالیت‌ها و کارکردها بودند.

به یاد بیاریم که بر خلاف گفتار مسلط، پروژهای قتل‌های زنجیره‌ای «دگراندیشان» در سال‌های آغازین دهه‌ی هفتاد کلید خورد و آنچه که بعدها در سال ۷۷ در راستای -درگیری‌های جناحی- از کلیت این پروژهای حکومتی پرده‌برداری شد، در واقع تنها بخش محدود و کوچکی از آن بود. گو اینکه بازنمایی رسمی این پروژهای نیز نهایتاً در خدمت آن قرار گرفت که کار ماشین سرکوب و ترور حکومتی (به مثابه زیاده روی «عناصر خودسر») پایان‌یافته قلمداد شود، و در عین حال حقانیت صورت‌بندی سیاسی جدید حاکمیت (اصلاح‌طلبی) بر همگان آشکار شود، تا انگاره‌ی آغاز عصر تازه‌ای از جمهوری اسلامی در قالب «عقلانیت سیاسی و مردم‌سالاری اسلامی» باورپذیر گردد. پروژهای قتل «دگراندیشان» به سهم خود بازتاب تنش‌ها و تضادهایی بود که فضای جامعه را ملتهب ساخته بود و مستعد تدارک مبارزات بعدی بود؛ برنامه‌ریزی این قتل‌های نظام‌مند تنها در بستری «ضرورت» یافت که تضادهای انباشته و سرکوب شده، پایه‌هایی مادی برای بحرانی شدن مقوله‌ی «دگر اندیشی و دگراندیشی» فراهم ساخته بود. بر این بستر اجتماعی و سیاسی ملتهب، نیروهای خط امام (اصلاح‌طلبان کنونی) فرصت ویژه‌ای یافتند تا بخشی از خواسته‌ها و باورهای لایه‌های معترض و ناراضی جامعه را در دستگاه گفتمانی خود تحریف و ادغام کنند، تا همین ناراضی‌تایی‌ها را محمل بسیج سیاسی هواداران آتی خود سازند.

جان کلام آنکه، روند مبارزات مردمی (با همه‌ی افت و خیزهایش) در تاریخ متاخر ما -نیز- مسیری کاملاً پیوسته داشته است؛ مشخصاً در دو دهه‌ی پیش از ظهور «جنبش دوم خرداد» فشار شرایط عینی ستم و شکاف‌های اجتماعی به گونه‌ای بوده است که برای بخش‌هایی از جامعه که حافظه‌ی جمعی و تعهدات انسانی خود را وانهادند، مبارزه سیاسی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ گو اینکه در دوره‌های تشدید سرکوب، بخش بزرگی از این مبارزات به طور مستقیم قابل رویت نبود. از قضا روایت کردن تاریخ سرکوب‌شدگان و محذوفان، مستلزم برجسته‌سازی همین بخش‌های غیرقابل رویت در تاریخ رسمی است.

بی‌گمان مبارزات دانشجویی هم جدا از این روند نبود؛ یعنی به رغم اشکال متنوعی از مادیت‌یابی در آن دوره‌ی زمانی، بنا به دلایل یاد شده، این مبارزات در فضای عمومی بازنتاب مستقیم چندانی نیافت و طبعاً از سرفصل‌های تاریخ‌سازی رسمی نیز حذف شده است. در این سالیان، جدا از تحرکات دانشجویی حول خواسته‌های صنفی، فعالین دانشجویی برای کسب فضای بیان و فعالیت و تشکل‌یابی از یک‌سو در ستیزی مداوم با مصوبات تحمیلی و مسئولان حراست دانشگاه بودند؛ و از سوی دیگر، هم‌زمان درگیر شکستن مانع‌تراشی‌ها و انحصارطلبی‌های انجمن‌های اسلامی بودند، که پس از پایان انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها، به مثابه بازوی دانشجویی مستقیم حاکمیت عمل می‌کردند. [شاید ذکر رویدادی که در سال ۱۳۶۹ در دانشگاه صنعتی شریف به وقوع پیوست، فضای فعالیت‌های دانشجویی در آن سال‌ها را بهتر منعکس سازد: در این سال فعالین دانشجویی دانشگاه شریف در اعتراض به مصوبه‌ای که شرط حداقل معدل را دستمایه‌ی اخراج تعدادی از دانشجویان قرار می‌داد، ساختمان آموزش دانشگاه را برای چند روز اشغال کردند. این حرکت که نهایتاً با دخالت نیروهای امنیتی و اخراج و تعلیق و بازداشت تعدادی از دانشجویان خاتمه یافت، فضای فعالیت‌های دانشجویی سال‌های بعد را به نفع تداوم برخی سویه‌ها و سنت‌های رادیکال مبارزات دانشجویی تحت تأثیر قرار داد.]

### مبارزات دانشجویی در دهه‌ی هفتاد

با نگاهی دوباره به مبارزات دانشجویی در دهه‌ی هفتاد شمسی و شباهت‌های رفتارهای سیاسی معطوف به فضای دانشگاهی اصلاح‌طلبان در دوره‌ی کنونی، می‌توان این طور نتیجه گرفت که صورت مساله برای مبارزات دانشجویی چپ همان است که در دوره‌ی اول و دوم اصلاحات بود. این شباهت‌ها می‌باید ما را به این فکر وا دارد که چگونه چپ می‌تواند اشتباهاتی را که در آن دوره مرتکب شد، تکرار نکند و شکلی بدیل از مبارزه‌ی خود را در حوزه‌ی دانشجویی پی بریزد و قوام بخشد. آنچه در آن دوره بر جنبش دانشجویی گذشت، در مقیاسی کلان در سطح جامعه و فضای سیاسی حاکم بر آن دوره نیز به وقوع پیوسته بود. امروز نیز می‌توان این تجانس را دوباره در سپهر سیاسی ایران به وضوح رصد کرد.

در دوره‌ی مذکور بخشی از جنبش دانشجویی امکان فعالیت و حضور موثر را داشت، که تحت لوای نهادهای برساخته شده توسط اصلاح‌طلبان کار می‌کردند. حتی چپ نیز برای به چنگ آوردن حداقل این امکان‌ها

می‌بایست که به پرنسپ‌های تعیین شده توسط این نهادهای شبه دولتی تن می‌داد (از جمله انجمن‌های اسلامی، و شاخه‌های حزب مشارکت در دانشگاه‌ها). زیاد می‌شنویم که در دفتر فلان انجمن اسلامی فلان دانشگاه فعالین چپ دانشجویی حضوری فعال داشتند و یا حتی تاثیرگذار بودند. اما در نهایت نتیجه‌ی این فرآیند چیزی جز از آن‌چه در آن زمان تصویر می‌شد را نشان داد؛ خواسته یا ناخواسته این نهادها و پلورالیسم نمایشی آنها به چراغ‌های نئون ویتترین مدارا و دموکراسی‌خواهی دولت مبدل شدند.

با گذار از دهه‌ی خونین شصت و خفقان و سرکوب سیاسی سازمان یافته، جامعه وارد دوران «سازندگی» شد که سرکوب‌های نظام‌مند اقتصادی را در قالب طرح‌های تحمیلی محروم‌سازی توده‌ای، بر فضای سرکوب‌های پیشین می‌افزود. در امتداد همین دوران، بازآرایی سیاسی ضروری جامعه، با بازگشت جناح به اصطلاح چپ جمهوری اسلامی به لایه‌های میانی و فوقانی قدرت تحقق یافت. گشایش نسبی و محدودی که پس از انتخابات ۱۳۷۶ در فضای اجتماعی و سیاسی پدیدار شد، بسیار کوتاه و کم دوام بود؛ اما از آنجا که این گشایش - در تحلیل نهایی - ناشی از انباشت تنش‌ها و نارضایتی‌های موجود در جامعه بود و خود به میانجی حضور گسترده‌ی اقشار مختلف جامعه - و به ویژه دانشجویان - در روند انتخابات ۷۶ تحقق یافته بود، فعالیت‌های صنفی و مدنی دانشجویی در این دوره رشد چشم‌گیری داشت، که نموده‌های آن ایجاد شکل‌های مختلف و انتشار جزوات و نشریات سیاسی و فرهنگی و برگزاری انواع مراسم دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف بود. از این جهت، این دوره به رغم کوتاه بودنش، تاثیر غیر قابل انکاری بر فضای مبارزات دانشجویی و آزادسازی پتانسیل‌های مهار شده داشت؛ چنانچه به زودی و پس از برپایی دوباره‌ی بساط سرکوب و خفقان مستقیم، بازگرداندن این فضا به وضعیت سابق برای حاکمیت دشوار بود؛ گو این‌که موفقیت حاکمیت در آن بود که توانست وضعیت را در همان نقطه‌ای که بود منجمد سازد. به طوری که جنبش دانشجویی به رغم گسترش نسبتاً سریع در این دوره، هیچ‌گاه نتوانست مطالبات خود را رادیکالیزه کند و به طور عینی به سطح جامعه ببرد. در این دوران با بالا گرفتن درگیری بین اصلاح‌طلبان و جناح اقتدارگرای حاکمیت، دفتر تحکیم وحدت نقش بازوی سیاسی اصلاح‌طلبان را بر عهده داشت، و بسیج دانشجویی نقش بازوی جناح اقتدارگرا را. در خلال درگیری‌های این دو نهاد رسمی و قطبی شدن فضای دانشگاه‌ها، چپ دانشجویی در مقاطعی عملاً یا در متن این تقابل ادغام شد و به محاق رفت، یا سرانجام در سال ۸۶ در سایه‌ی مغلوبه شدن نبردهای جناحی، به شدت و به طور ویژه‌ای سرکوب شد (سرکوبی که در مقایسه با آسیب‌های وارد آمده بر دیگر بخش‌های جنبش دانشجویی، سرکوبی قاطع و راهبردی بود). البته در مقطع پس از سرکوب خونین خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در دانشگاه‌های تهران و تبریز، و در پی ناامیدی دانشجویان (حتی انجمن‌های اسلامی) از حمایت اصلاح‌طلبان و مشاهده‌ی عدم جدیت سیاسی آنان در پیگیری این جنایات، گسستی موقتی بین تحکیم وحدت و اصلاح‌طلبان شکل گرفت. هر چند بعدها با ظهور دولت احمدی‌نژاد و «بحرانی» شدن وضعیت سیاسی، این شکاف به سادگی پُر شد.

## مبارزات دانشجویی در دهه‌ی هشتاد

پس از سرکوب قیام دانشجویی ۱۸ تیر، در پی سکوت موقتی در دانشگاه‌ها، شکل‌گیری مجدد تحرکات دانشجویی در مضمونی رادیکال‌تر رخ داد. از جمله ایده‌ی ضرورت ایجاد تشکلهای دانشجویی مستقل از انجمن‌های اسلامی در میان دانشجویان قوت گرفت (به دلیل همراهی غیر انتقادی این نهاد با جناح اصلاح‌طلب و سرخوردگی کلی از عملکرد و رویکرد سیاسی این جناح). به این ترتیب کمابیش از ابتدای دهه‌ی هشتاد دانشگاه‌ها شاهد شکل‌گیری تدریجی نهادها و تشکلهای مستقل با نشریات و مخاطبان خاص خود بودند. شکل‌گیری تدریجی گروه‌های چپ دانشجویی نیز محصول این دوران بود.

اما پس از شکست جناح موسوم به اصلاح‌طلب در انتخابات سال ۸۴ و روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، جنبش دانشجویی دوره‌ای کاملاً متفاوت با دوره‌ی پیشین را تجربه کرد: از یک‌سو باند احمدی‌نژاد به هدف پیشبرد طرح محدودسازی فضای سیاسی و فرهنگی، به میانجی‌تهاجم به حوزه‌ی قانون‌گذاری و پاک‌سازی نهادهای دولتی و فرهنگی و آموزشی از نیروهای غیرخودی، پروژه‌ی پاکسازی اساتید در دانشگاه را از طریق طرح بازنشستگی اجباری و گماشتن چهره‌های نظامی و امنیتی به ریاست دانشگاه‌ها اجرا نمود. که این خود زمینه‌ساز اعطای اختیارات گسترده به بسیج دانشجویی و نهادهای نظارتی و امنیتی در دانشگاه‌ها مانند حراست و کمیته‌ی انضباطی و برخورد خشن با دانشجویان و نهادهای دانشجویی از طریق آنها بود. و از سوی دیگر، طرح‌های جنجال برانگیزی مانند جداسازی جنسیتی دانشگاه‌ها یا طرح‌گزینه‌ی بومی برای دانشجویان دختر و محدود کردن سقف پذیرش دانشجویان دختر در کنکور سراسری، با هدف غالب کردن هر چه بیشتر باورها و الگوهای ایدئولوژیک این جریان، به اجرا گذاشته شد که این سیاست‌ها مطابق انتظار با واکنش‌های اعتراضی دانشجویان روبرو شد. اما به موازات پیاده‌سازی این برنامه‌های مشخص، و برای پیشگیری از شکل‌گیری حدی از مقاومت سازمان‌یافته در فضای دانشگاه‌ها، طرح‌های ساختگی و هدفمندی برای بستن نشریات دانشجویی و تضعیف و منحل کردن تشکلهای دانشجویی از جمله انجمن‌های اسلامی به طور ضربتی توسط بازوهای امنیتی و حراستی مستقر در دانشگاه‌ها به عمل در آمد. همه‌ی این اقدامات، بستری را برای همبستگی بیشتر در میان دانشجویان و گروه‌های دانشجویی برای مقابله با افزایش فشارهای حکومتی فراهم آورد؛ که این خود امکان ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل دانشجویی برای سازماندهی اعتراضات همبسته را نوید می‌داد. در همین دوره، نهادهای امنیتی نظام، در اقدامی پیشگیرانه اقدام به دستگیری گسترده‌ی طیف‌های مختلف دانشجویان چپ‌گرا نمودند که با جدیت در راستای ساماندهی مبارزات و تحرکات همبسته‌ی دانشجویی و پیوندیابی با جنبش‌های اجتماعی، از جمله مبارزات کارگری، قدم برمی‌داشتند. این اقدام که به بهانه‌ی برگزاری مراسم ۱۶ آذر سال ۸۶ عملی شد، به تعطیلی نشریات و منحل کردن تشکلهای مربوط و حکم‌های زندان چندین ساله و محرومیت‌های تحصیلی برای ده‌ها تن از بازداشت‌شدگان انجامید. در کنار سرکوب عریان فعالین دانشجویی و زندانی کردن آنها، تمهیدات و اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی دیگری از جمله افزایش سخت‌گیری‌های عقیدتی سیاسی برای‌گزینه‌ی دانشجویان در مقاطع تحصیلات تکمیلی و رشد ناگهانی تعداد دانشجویان موسوم به ستاره‌دار، به اجرا در آمد.

با این حال، علی‌رغم وجود جو امنیتی حاکم بر فضای دانشگاه، در همین دوران شاهد تحرکات و اعتراضات پراکنده دانشجویی در شهرهای مختلف بودیم. با سیاسی شدن فضای جامعه پیش از انتخابات ۸۸، زمینه برای دخالت‌گری سیاسی دانشجویان، عمدتاً با حضور فعالانه در ستادهای انتخاباتی وابسته به کاندیداهای مخالف دولت مستقر، فراهم شد. این روند در جریان اعتراضات مردمی پس از رسوایی انتخاباتی به طور گسترده‌تری ادامه داشت. حضور چشمگیر و پیشرو دانشجویان در جنبش اعتراضی و آزادی‌خواهانه‌ی مردم کاملاً مشهود بود و این امر تلفات و خسارت‌های بسیاری را بر دانشجویان تحمیل کرد. تا جایی که تعداد بسیاری از بازداشت‌شدگان یا جانبازان سرکوب‌های پس از انتخابات دانشجویان بودند. به طور خلاصه می‌توان گفت مازاد دخالت‌گری‌های دانشجویان در امر سیاسی و نقش متقابل دانشجویان در تداوم و رشد و تعمیق جنبش و در پی آن سرکوب گسترده‌ی حاکمیت، به ویژه از شروع خیزش مردمی پس از انتخاباتی، به طور بی‌سابقه‌ای (نسبت به دو دهه گذشته) منجر به سیاسی شدن طیف‌های گسترده‌ای از دانشجویان شد.

در دوره‌ی احمدی‌نژاد به رغم اینکه سطح جدیدی از تحرکات دانشجویی شکل گرفت و حتی میزان سیاسی شدن دانشجویان و تحرکات دانشجویی رشد محسوسی داشت، اما باید به خاطر داشت که به دلیل فضای آشکارا ارتجاعی حاکم بر سیاست رسمی در دوره احمدی‌نژاد، که ماهیت تهاجمی و تمامیت‌گرایانه‌ی آن بیش از دوره‌های قبلی بود (مثل محدود سازی فضای فعالیت‌های فرهنگی و مدنی، از جمله در دانشگاه‌ها)، شکاف میان انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های اصلاح طلب از یکسو، و شکاف میان دانشجویان و انجمن‌های اسلامی از سوی دیگر به سرعت کاهش پیدا کرد و ترمیم شد؛ شکافی که به دلیل عملکرد سیاسی ضعیف و متناقض اصلاح طلبان و انجمن‌های اسلامی در دوره‌ی ۸ ساله‌ی پیشین ایجاد شده بود و در دوره‌ی کوتاه پدیداری خود، نوید شکل‌گیری تحرکات مستقل دانشجویی را می‌داد. همچنان‌که طی دوره‌ی احمدی‌نژاد، شکاف مشابهی که در سطحی وسیع‌تر میان جناح‌هایی از حاکمیت (اصلاح طلبان و تکنوکرات‌های طیف رفسنجانی و ملی مذهبی‌ها) ایجاد شده بود نیز به واسطه‌ی ضرورت‌های رویارویی با جناح احمدی‌نژاد ترمیم شد، و نیز شکاف میان اصلاح طلبان و بخش ناراضی مردم، که پیش از این از عملکرد سیاسی اطلاع طلبان سرخورده شده بودند.

به این ترتیب، در سطح دانشگاه‌ها نیز (همانند فضای عمومی جامعه) زمینه‌ی ذهنی مناسبی برای شکل‌گیری نوعی سیاست پوپولیستی مهیا شد که مقبولیت وسیعی را نصیب طیف‌های راست متمایل به اصلاح طلبان ساخت و در عین حال موجب به محاق رفتن چپ دانشجویی و یا ادغام بازمانده‌های آن، در فعالیت‌های طیف نخست گردید.

همین فضا به طور کلی زمینه‌ساز نوع رویکرد دانشجویان (و اکثریت مردم) در انتخابات ۸۸ شد و کمابیش دنباله‌های آن (با توجه به اغراق رایج در نقش ویژه‌ی دولت احمدی‌نژاد در سرکوب جنبش ۸۸ و تحمیل تحریم‌های اقتصادی) یکی از عواملی بود که پس از سرکوب جنبش ۸۸، فضای پیش و پس از انتخاب ۹۲ را رقم زد.



اهمیت این مساله در آن است که برقراری موقتی دوره‌های سرکوب و اختناق، به واسطه‌ی تشدید اضطراب‌ها و رازورزی‌های ساحت سیاست، فضای ذهنی مساعدی ایجاد می‌کند تا امکان بسیج سیاسی و هدایت نارضایتی‌ها و پتانسیل‌های اعتراضی عمومی، در مسیر برآمدن جناح دیگری از حاکمیت فراهم گردد؛ بنابراین کل این روند تناوبی نهایتاً در خدمت تضعیف پیکار طبقاتی و مبارزه‌جویی‌های خودبنیاد مردم، یا به عبارتی در خدمت تثبیت و پایداری دراز مدت حاکمیت قرار می‌گیرد.

### تحرکات دانشجویی در وضعیت کنونی

اما در دوره‌ی کنونی، مبارزات دانشجویی در چه وضعیتی است؟ چه ضرورت‌هایی پیش پای آن قرار دارد؟ و در موقعیت کنونی چه عواملی به سازمان‌یابی مبارزات دانشجویی و جهت‌گیری‌های سیاسی آن اهمیت می‌بخشد؟

پس از انتخابات اخیر، پروژه‌ای نزدیک به آن‌چه حاکمیت در دوم خرداد ۱۳۷۶ برای تجدید حیات و مشروعیت‌بخشی به خود کلید زده بود، در اشکالی دیگر از نو کلید خورده است؛ و بار دیگر تقویت سیاسی اصلاح‌طلبان، لیبرال‌های اسلامی و «منتقدین خیرخواه» نظام را دستمایه‌ی کسب اقبال مردمی قرار داده است. در همین راستا، بار دیگر نوای پر کردن شکاف بین حاکمیت و مردم از هر سو به گوش می‌رسد. بخشی از این پروژه بی‌شک معطوف به فضای دانشگاه‌ها خواهد بود. حاکمیت به خوبی آگاه است که در وضعیت کنونی می‌باید فضای دانشگاه‌ها را همانند فضای کلی جامعه مدیریت کند و آن را به شکلی سازمان دهد که «جنبش» دانشجویی مبدل به یکی از سپرهای محافظ آن در برابر نیروها و گرایش‌های رادیکال گردد. در این راستا، مهمترین هدفی که حاکمیت دنبال می‌کند زدودن نقش آن «دیگری» از تصویر خود در اذهان دانشجویان و بخش‌های دیگر اجتماعی است. احتمالاً دوباره می‌باید شاهد بازگشت پرتوان نهادهای دانشجویی وابسته به جناح نوآمده و بسط گفتمان سیاسی آن در دل دانشگاه باشیم. چیزی که اینک بیش از آن دوران به چشم می‌خورد، آن است که اتاق‌های فکر و ابررسانه‌های داخلی و خارج از کشور بر لزوم غیرسیاسی بودن جنبش دانشجویی تاکید می‌ورزند و در تحلیل‌های «بی‌طرفانه»ی خود خواهان آنند که سازمان‌ها و تحرکات دانشجویی در دوره‌ی کنونی صرفاً در بستر و چارچوب امور صنفی شکل بگیرد. مطابق این رویکرد، دانشجویان می‌بایست حوزه‌ی «جامعه‌ی مدنی» را مطابق با نیازهای روز در دانشگاه‌ها گسترش دهند.

اما جنبش دانشجویی علی‌الاصول نمی‌تواند و نباید به مطالبات صنفی خود بسنده کند؛ چرا که جدا شدن آن از دیگر بخش‌ها و شاخه‌های مبارزات اجتماعی، عملاً به منزله‌ی آن است که ناقوس مرگ خود را به دست خود به صدا در آورد. در روند حیات جنبش‌های دانشجویی، رابطه‌ی رفت و برگشتی میان مبارزات دانشجویی و تحرکات سیاسی و اجتماعی در جامعه، همواره موجب رشد و رادیکالیزه شدن مطالبات و سمت‌گیری‌های دو طرف بوده است؛ امروز هم این ضرورتی است که به وضوح قابل شناسایی است. اولین گام برای تحقق این هدف می‌تواند بنیان نهادن تشکل‌های مستقل دانشجویی در جهت تدارک پیکارهای ضدهژمونیک در برابر نهادهای وابسته به جناح وسعت‌یافته‌ی اصلاح‌طلب (اعتدالیون) باشد.

باید تاکید کرد که کوبیدن بر طبل «ضرورت تقویت جامعه‌ی مدنی» حتی با ذکر تبصره‌ی «استقلال از دولت»، چیزی نیست جز تلاش برای بازآرایی فضای عمومی در جهت عادی‌سازی (نرمالیزه کردن) وضعیت حاضر، سیاست‌زدایی از فضاها، اجتماعی، و ایجاد حایلی قابل اعتماد برای برطرف‌سازی تضاد میان مردم و حاکمیت؛ روندی که در امتداد پروژه‌ی آشتی ملی قرار دارد و امروزه - بار دیگر - در پوشش بازگشت به عقلانیت سیاسی ترویج می‌شود. در حالی که آشتی ملی در موقعیت ضعف و بی‌دفاعی مطلق مردم، چیزی جز بُردی یک‌سویه برای حاکمیت در جهت خلع سلاح مردم و بازسازی و تثبیت دراز مدت خود در پی نخواهد داشت. اگر در مقطع ۷۶ پتانسیل‌های اعتراضی جامعه و حضور توده‌ای مردم در انتخابات پشتمانه‌ای حداقلی برای امید بستن به روند تحولات سیاسی و درگیری‌های جناحی ایجاد می‌کرد، اینک این امید تنها از مجرای توهمی قابل بازآفرینی است که می‌کوشد با شبیه‌سازی ۹۲ با ۷۶، پشتمانه‌ی مردمی حداکثری برای خود بیافریند.

با نظر به بازسازی سیاست‌های نولیبرالی که دولت جدید آشکارا و با جدیت پیاده‌سازی آنها را در دستور کار خود قرار داده است، می‌توان گفت همان‌طور که سبک نولیبرال‌سازی دولت احمدی‌نژاد نیازمند فضای رعب و وحشتی آمیخته با سوبه‌های نظامی‌گری بود، سبک نولیبرال‌سازی دولت «اعتدالی» روحانی هم، نیازمند یک جامعه‌ی مدنی «معقول» و متناسب با این آرایش تازه است. به این معنا که مضمون این جامعه‌ی مدنی را هم اندیشه‌های طبقه‌ی حاکم شکل خواهد داد.

بنابراین مبارزات چپ دانشجویی می‌تواند نقش بزرگی را برای مقابله با این گفتمان «عقلانیت‌گرا و اهل عمل» ایفا کند، که خطوط کلی آن می‌تواند چنین باشد: استقلال از نهادهایی با مطالبات مشروع و مطبوع حاکمیت، برای نشان دادن و پررنگ کردن شکاف‌های واقعی و شکستن توهم وفاق ملی؛ رادیکالیزه کردن مطالبات دانشجویی و بردن آنها به فضای سیاسی و اجتماعی جامعه. آنچه حاکمیت از طریق نرمالیزه کردن وضعیت، چه در دانشگاه و چه در فضای کلی جامعه انجام خواهد داد، تقسیم مطالبات مشروع و غیرمشروع در مقیاس‌هایی متفاوت با هشت سال گذشته است؛ مقیاس‌هایی که جنبش دانشجویی را در پشت سنگرهای مستحکم دولت، بدون نیاز به اعمال فشاری جدی متوقف خواهد کرد. این اهرم‌های فشار درونی باز هم می‌توانند همان نهادهای برساخته‌ی خود دولت در دل دانشگاه‌ها باشند. آنها بلندگوهای دولت خواهند شد، برای اعلام معیارهای تندروی؛ و یا اعلام انحصاری موقعیت‌های مناسب برای درخواست مطالبات فراصنفی (که احتمال هرگز فرا نخواهد رسید)؛ و این‌که غیرمستقیم این را به دانشجویان القا کنند که «گزنده باشید، ولی بی‌خطرا!». در حالی که باید به صراحت گفت که وقتی سمت‌گیری یک حرکت دانشجویی (یا هر جنبش اجتماعی دیگر)، برای حاکمیت خطرناک و خطرناک نباشد، خواهناخواه در دستگاه‌های پیچیده‌ی حاکمیت ادغام خواهد شد و تنها به میانجی برخی شباهت‌های صوری (و نوستالژیک) می‌تواند خود را به مثابه یک «جنبش دانشجویی» عرضه کند.

نباید فراموش کرد که نقطه‌ی عطف بسیاری از جنبش‌های دانشجویی در سراسر جهان در پیوستن آنها به دیگر جنبش‌های اجتماعی زمان خود رقم خورده است. بی‌شک پرشکوه‌ترین دستاورد جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ پیوستن

صفوف کارگران و جنبش دانشجویی به یکدیگر بود. هم‌چنانکه در روند به وقوع پیوستن انقلاب ایران نیز، پیوند دانشگاه‌ها با مبارزات کلان سیاسی نقش موثری در گسترش و تعمیق مبارزات انقلابی ایفا کرده بود. بنابراین نباید پتانسیل‌های جنبش دانشجویی را در کمک به تقویت سازمان‌یابی‌های مردمی و رشد مبارزات سیاسی سازمان‌یافته کم‌اهمیت تلقی کرد؛ هم‌چنانکه نباید اهمیت آن را در به چالش کشیدن هنجارهای پذیرفته شده‌ی گفتمان مسلط، و افسون‌زدایی از باورهایی که هم‌ارز «عقل سلیم» قلمداد می‌شوند، نادیده گرفت (برای مثال، مبارزات دانشجویی سال‌های اخیر در شیلی نمونه‌ی زنده‌ای در پیوندیابی جنبش دانشجویی با مبارزات کارگری و نیز به چالش کشیدن انگاره‌های نولیبرالی تحمیل شده بر مردم شیلی است). بدون پیوستن مبارزات رادیکال دانشجویی به بخش‌های دیگر اجتماعی، سازمان‌یابی مبارزاتی در سطح جامعه امری ناقص و ناتمام خواهد بود. به ویژه با نظر به ضرورت پیکارهای ضد‌هژمونیک، سهمی که مبارزات رادیکال دانشجویی می‌تواند در این حوزه ایفا کند، انکار ناپذیر است؛ چرا که بنا به تنوع خاستگاه‌ها و جایگاه‌های طبقاتی دانشجویان، دانشگاه و مبارزات دانشجویی می‌تواند عرصه‌ی مهمی برای پرورش روشنفکران ارگانیک طبقه‌ی کارگر و لایه‌های اجتماعی تحت ستم باشد.

اما پرسش دیگر این است که فعالان سابق دانشجویی خارج کشور و نیز دانشجویانی که در خارج از کشور مشغول تحصیل هستند، چگونه می‌توانند پیوند خود را با مبارزات دانشجویی و سایر جنبش‌های اجتماعی شکل داده و گسترش دهند؟ بی‌شک این مهم نیز بخشی از پروژه‌ی سازمان‌یابی خواهد بود. در روند رویدادهای سیاسی پس از انتخابات ۸۸ شاهد شکل‌گیری حرکت‌های گسترده‌ای در این سوی مرزها بودیم. حضور دانشجویان خارج از کشور در حمایت از جنبش اعتراضی مردم به قدری چشمگیر و نامتعارف بود که برای نخستین بار پس از دوران کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی، در مقطعی کوتاه، فضای پرشوری برای تحرک سیاسی در بیرون از مرزها ایجاد کرد. اما حتی در این دوران هم تحرکات یاد شده به ایجاد اشکالی از مبارزات سازمان‌یافته و مستمر ختم نشد. تجربه‌ی کنفدراسیون اگر چه تجربه‌ای تکرارنشده‌ی ست و تنها بر بستر شرایط تاریخی خاص خود قابل ارزیابی است، اما بی‌تردید می‌توان از آن درس‌های زیادی در جهت نحوه‌ی اثرگذاری بر مبارزات داخل کشور آموخت؛ و همچنین با مطالعه‌ی تاریخ مبارزاتی آن به راهکارهای بدیلی برای سازمان‌یابی داخل و خارج اندیشید.

پراکسیس

دی ۱۳۹۲